

ریشه‌های بحران امنیت در افغانستان طبق نظریه بحران لوسین پای

محمد ناصر عارفی^۱

چکیده

افغانستان سال‌هاست که شدیداً تشنه برقراری امنیت است؛ اما متأسفانه این امر به دلایلی میسر نشده است. تأمین امنیت در هر کشوری و از جمله در افغانستان به عهده دولت است و دولت افغانستان هنوز موفق نشده است امنیت که نیاز اولیه مردم این سرزمین است را تأمین کند. لوسین پای از بحران‌های پنج‌گانه‌ای سخن می‌گوید که تجربه نشان داده است با نامنی‌ها در ارتباط‌اند و تا کشوری این پنج بحران را پشت سر نگذارد نمی‌توان انتظار برقراری امنیت پایدار در آن را داشت و افغانستان کشوری است که هنوز با این پنج بحران سخت درگیر بوده و با آن دست‌به‌گریبان است و این بحران‌های پنج‌گانه عبارت‌اند از: بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران نفوذ و بحران توزیع. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که امنیت پایدار زمانی در افغانستان برقرار خواهد شد که دولت با موفقیت از بحران‌های یاد شده عبور کند.

واژگان کلیدی: امنیت، بحران، افغانستان، لوسین پای

^۱. دانش‌پژوه دکترای قرآن و علوم سیاسی / مجتبع آموزش عالی علوم انسانی.

مقدمه

امنیت مهم‌ترین نیاز انسان‌ها است اگر در کشوری امنیت وجود نداشته باشد همه امورات آن با چالش مواجه می‌شود و افغانستان کشوری است که این حقیقت تلخ را سال‌ها تجربه کرده است. تأمین امنیت در هر کشوری وظیفه دولت است اما دولت افغانستان در تأمین امنیت در این کشور ناکام بوده است.

بدون شک موفقیت دولت افغانستان در تأمین امنیت در این کشور زمانی حاصل می‌شود که دولت بتواند بسترهای لازم برای تأمین امنیت را فراهم سازد و افغانستان عملاً با بحران‌هایی دست‌به‌گریبان است که این بحران‌ها هرکدام به نوبت خود امنیت در این کشور را تحت تأثیر قرار داده است و افغانستان برای رسیدن به امنیت مطلوب و ثبات پایدار راه درازی در پیش دارد.

چالش امنیت در افغانستان و راه‌های بیرون رفت از آن

کشور بحران‌زده و ناامن افغانستان همیشه مجروح، همیشه بیمار و همیشه تباردار بوده است و ناامنی‌ها آن‌چنان دامن این خاک را گرفته است که تصور می‌شود به راحتی امکان‌رهایی از آن نیست، ناامنی‌ها در افغانستان معلول عواملی است که برخی از این عوامل به دولت و ساختار سیاسی موجود برمی‌گردند و دولت می‌تواند با فراهم‌سازی برخی زمینه‌ها، ناامنی‌های موجود در این کشور را مهار سازد و امنیت را سرتاسری را تأمین کند. در نوشته پیشرو مسئله تأمین امنیت در افغانستان در چهارچوب نظریه توالی بحران‌ها لوسین پای به بررسی گرفته شده است.

بر اساس نظریه لوسین پای، کشورهای جهان تا از پنج از بحران اساسی عبور نکنند مسائل ملی در آن‌ها دچار بحران خواهد بود وقتی مسائل ملی دچار بحران بود امنیت که نیاز اساسی یک کشور است نیز دچار بحران می‌گردد این پنج بحرانی که لوسین پای از آن یاد می‌کند و افغانستان نیز عمیقاً با آن‌ها دست‌به‌گریبان است

عبارت‌اند از:

۱. بحران هویت

یکی از مسائلی که در تأمین امنیت و یا در ایجاد بحران و ناامنی در افغانستان نقش انکارناپذیر دارد بحران هویت است. سوگمنده باید پذیرفت که در افغانستان هنوز چیزی به نام هویت ملی شکل نگرفته است و مردم این سرزمین در بی‌تعادلی و پریشانی هویت ملی به سر می‌برند شکل‌گیری هویت زمینه‌ساز برقراری امنیت و تزلزل هویت ملی زمینه‌ساز ناامنی‌ها است وقتی هویت ملی در یک کشور دچار بحران باشد همه‌چیز در آن کشور رنگ و بوی بحران به خود می‌گیرد چیزی که در افغانستان عملاً شاهد آن هستیم.

«هویت‌های ملی سرشتی سیاسی دارند و بر خودمختاری و اتحاد یک ملت به‌عنوان یک واحد سیاسی واقعی یا بالقوه تأکید می‌کنند» (برنل و رندال، ۱۳۸۷، ۱۱۳)

هویت ملی در افغانستان عملاً مخدوش است و مردم این سرزمین روی مسائلی که به شکل هویت ملی منجر می‌گردد اتفاق نظر ندارند و دولت نیز با رفتار و تصمیماتی که بیشتر ماهیت قوم‌گرایانه دارد شکاف‌ها را بیشتر کرده است لوسین پای معتقد است «در فرایند توسعه سیاسی، بحران هویت وقتی رخ می‌دهد که یک جامعه دریابد آنچه را که تاکنون به‌طور در بست و بی‌چون‌وچرا به‌عنوان تعاریف فیزیکی و روان‌شناسانه «خود جمعی» اش پذیرفته است، تحت شرایط تاریخی جدید دیگر قابل‌پذیرش نیست. برای اینکه نظام سیاسی بر اساس تغییر در قلمرو، شدت، اشکال ساختاری یا رویه‌ای خود به سطحی جدید از عملکرد دست یابد، ضروری است که مشارکت‌کنندگان در نظام از نو تعریف کنند کی هستند و چگونه با کلیه دیگر نظام‌های سیاسی یا اجتماعی تفاوت دارند.» (پای، ۱۳۸۰، ۱۷۰)

متأسفانه خود جمعی در افغانستان هنوز که هنوز است شکل نگرفته است و

دولت‌ها در این کشور در طول تاریخ تلاش داشته‌اند که خود جمعی را از بالا بسازند و آن را در جامعه تطبیق کنند؛ اما مردم افغانستان در مقابل خود جمعی ساختگی از بالا و تحمیلی مقاومت کرده‌اند و آن را نپذیرفته‌اند و دنبال دستیابی به خود جمعی واقعی بوده‌اند.

کشمکش‌ها در افغانستان روی هویت، ملی، زبان ملی، سرود ملی، دولت ملی و همه مسائل ملی در جریان بوده است؛ زیرا همواره تلاش وجود داشته است تا هویت، زبان و قدرت یک قوم بر همه اقوام افغانستان تحمیل گردد و این مسئله حتی در ساختار سیاسی پسا طالبان نیز فروکش نکرده است و حتی در زمانی که قانون اساسی جدید تصویب شد اختلافاتی از این دست روی مواد مصوب در آن خود را نشان داد آن‌گونه زلمی خلیل زاد می‌نویسد:

«مباحثات در جرگه بر سر هویت ملی اختلاف‌برانگیز شد. برخی از رهبران پشتون می‌خواستند در قانون اساسی زبان پشتو به‌عنوان «زبان ملی» تسجیل شود. پس از کش‌وقوس‌های فراوان، من برای رسیدن به توافقی پادرمیانی کردم که هیچ زبان ملی وجود نداشته باشد؛ بلکه یک‌رشته «زبان‌های رسمی» وجود داشته باشد». (خلیل زاد، ۱۳۹۵، ۲۰۹)

البته در شکل‌گیری خود جمعی و یا هویت ملی در هر کشوری، دولت به‌عنوان نهاد قدرت و نیروی اجرایی نقش فوق‌العاده مهم و اساسی دارد نهاد قدرت می‌تواند تجهیزات و امکانات و ظرفیت‌های موجود را به کار گیرد و جامعه را به سمتی هدایت کند که هویت ملی از درون جامعه شکل بگیرد نه اینکه دولت دنبال ساختن هویت از بالا باشد و آن را بر جامعه تحمیل کند؛ دولت‌ها در افغانستان از جمله دولت پسا طالبان کوچک‌ترین گامی به سمت شکل‌گیری هویت ملی برنداشته‌اند و حتی می‌توان ادعا کرد که دولت‌ها با ترسیم و تعریف هویت ساختگی و تحمیل آن بر جامعه عملاً زمینه‌ساز واگرایی‌ها در این کشور بوده‌اند و چنین

رویه‌ای نه تنها تضمین‌کننده امنیت در افغانستان نیست که خود باعث تشدید ناامنی‌ها در این کشور است. یکی از کارهایی که دولت پسا طالبان باید در افغانستان انجام می‌داد زمینه‌سازی برای شکل‌گیری هویت ملی و خود جمعی بود؛ زیرا هر اندازه که مردم افغانستان به خود جمعی نزدیک شوند زمینه برای تأمین امنیت نیز فراهم می‌گردد.

متأسفانه در افغانستان نه تنها هویت ملی دچار بحران است که خرده هویت‌های قومی نیز در این کشور از بحران رنج می‌برند، خرده هویت‌ها در قدم نخست با بحران درونی و در قدم بعد با بحران تعامل با خرده هویت‌های دیگر دست‌وپنجه نرم می‌کنند. چنانچه جنرال عبدالقادر در کتاب خاطرات سیاسی خود می‌نویسد:

«شما فراموش نکنید که حتی وحدت پشتون‌ها در داخل افغانستان هم ممکن نشده است. همین حالا هم تضاد بین قبایل پشتون و غیر پشتون در اوج است. هم بین خود مشکل دارند هم با دیگر قبایل. سایر قبایل هم همین‌طور هستند. هم بین خود مشکل دارند هم با قبایل پشتون.» (عبدالقادر، ۱۳۹۲، ۲۲۰)

لوسین پای از چهار نوع بحران هویت سخن می‌گوید؛ چهار نوع بحرانی که می‌توان به روشنی رد پایی از آن‌ها را در افغانستان و نیز اثرات آن را در ناامنی‌های موجود در این کشور یافت. «اولین نوع بحران مزبور به احساسات مربوط به سرزمین و رابطه فضای جغرافیایی با احساسات ناسیونالیستی ارتباط می‌باید. دومین شکل آن وقتی رخ می‌دهد که ساختار اجتماعی و به‌ویژه تقسیمات طبقاتی چنان گسترش یابد که مانع وحدت ملی کارآمد گردد. سومین صورت آن با تعارض بین هویت‌های قومی و یا دیگر هویت‌های فرو ملی و تعهد به یک هویت ملی مشترک سروکار دارد. چهارمین شکل بحران هویت در اثر پیامدهای روان‌شناسانه تغییر اجتماعی سریع و احساسات دوگانه نسبت به بیگانگان ایجاد می‌شود.» (پای، ۱۳۸۰،

افغانستان با هر چهار نوع این بحران‌ها دست‌به‌گریبان بوده است و ساختار سیاسی قبیله‌گرایانه نتوانسته است به وجوه مشترک توجه نشان دهد و این مسئله خود عامل ناامنی بوده است. درک مشترک، درد مشترک، منافع مشترک، ضرر مشترک و احساسات و عواطف مشترک مردم یک سرزمین در کارآمدی و ناکارآمدی نظام سیاسی آن در عرصه‌های مختلف از جمله در تأمین امنیت در آن کشور مؤثر است. راه رسیدن افغانستان به ثبات پایدار عبور این کشور از این بحران‌ها است هراندازه که این کشور بحران‌های موجود را کاهش دهد به همان اندازه در تأمین امنیت موفق خواهد بود.

«پیداست که نحوه پیدایش و رشد احساسات ملی اگر در شکل نظام سیاسی ملی مورد حمایت خود نیز تأثیر نگذارد، دست‌کم در سبک‌کار آن مؤثر است.» (هنری داد، ۱۳۸۵، ۴۸)

بخشی از ناامنی‌های موجود در افغانستان دقیقاً با بحران هویت در این کشور ارتباط دارد و متأسفانه هویت ملی در جامعه دارای تکثر قومی افغانستان دست‌خوش قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی شده است قبیله‌گرایی هم بیشتر از سوی نهاد قدرت که همواره شاه‌رگ قدرت در اختیار قوم خاصی بوده است دامن زده می‌شود و اگر نه مردم افغانستان از ظرفیت خوبی از هم‌پذیری برخوردار شده‌اند. امنیت مناسب و مطلوب زمانی در افغانستان تأمین می‌شود که این کشور بتواند از بحران هویت عبور کند.

۲. بحران مشروعیت

بحران‌هایی که لوسین پای از آن سخن می‌گوید مانند حلقه‌های زنجیر باهمدیگر در ارتباط‌اند، ارتباط زیادی می‌توان میان بحران هویت و بحران مشروعیت یافت. در مورد بحران مشروعیت باید گفت حداقل پس از معاهده

وستفالی ۱۶۴۸ دولتی مشروع تلقی گردیده است که مردم یک کشور در روی کار آوردن آن و نیز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌های آن نقش داشته باشند و نظام برآمده از اراده مردم همیشه در برابر مردم پاسخگو بوده است و اما متأسفانه بحران مشروعیت در افغانستان در طول تاریخ دامن مردم این سرزمین را رها نساخته است و مردم نقش خود را در تعیین سرنوشتشان گم کرده‌اند و حتی این بحران پس از توافقنامه بن و روی کار آمدن دولت پسا طالبان نیز به حیات خود ادامه داده است. لوسین پای ارتباط نزدیک میان عملکرد دولت و مشروعیت برقرار می‌کند و معتقد است «از آنجایی که مشروعیت خصیصه‌ای از نظام سیاسی است، به شکل خاصی با عملکرد ساختار حکومتی در ارتباط نزدیک است و بنابراین، در تعیین ظرفیت نظام نقش اساسی دارد.» (پای، ۱۳۸۰، ۲۰۶)

در ساختار سیاسی دموکراتیک، مشروعیت نظام سیاسی هم در ایجاد نظام سیاسی و هم در ادامه کار آن با مردم است و اگر مردم یک سرزمین به هر دلیلی نظامی سیاسی‌شان را در پیدایش و نیز در عملکرد آن مشروع ندانند بحران مشروعیت پدید می‌آید و ویژگی که متأسفانه در طول تاریخ در افغانستان جریان داشته است و حتی در نظامی سیاسی دموکراتیک نوظهور پسا طالبان نیز پایان نیافته است و در سایه بحران مشروعیت، نظام سیاسی اعتبار خود را در بخش‌های مختلف از دست می‌دهد رویارویی میان مردم و حکومت پدید می‌آید. در مورد علل بروز بحران مشروعیت در کشور پای به چهار عامل اصلی اشاره می‌کند.

«اولین دلیل، فروپاشی نهادهای حکومتی است که در اثر تعارض و یا ناتوانایی پایه‌های اقتدارطلبی یا ناکافی بودن آن پایه‌ها، در جامعه رخ می‌دهد. دومین علت این است که، ممکن است ساختارهای حکومتی در اثر وجود منازعه قدرت افراطی و نهادینه نشده، متلاشی شوند. سومین علت اینکه، رهبران ملی و تقسیمات حکومتی اقتدار ممکن است تحت تأثیر توجیحات ایدئولوژیکی یا عملی

نسبت به اقتدار که بر برداشت‌های غیرقابل قبول از تاریخ یا پیش‌بینی‌های ناقص از پیشرفت‌های آینده مبتنی بوده، دچار ضعف شوند. آخرین و شاید اصلی‌ترین علت اینکه، بحران مشروعیت ممکن است از این ناشی شود که مردم به دلیل تلاش‌های رهبران وقت به‌طور مقتضی و مناسب با مسائل آشنا نشده باشند و یا از احساسات آن‌ها در مورد اقتدار درست بهره‌برداری نشده باشد.» (پای، ۱۳۸۰، ۲۰۹)

دولت در افغانستان تا زمانی که با بحران مشروعیت مواجه باشد و نتواند از این بحران عبور کند طبیعی است که امنیت در این کشور را نمی‌تواند تأمین کند؛ زیرا مشروعیت، به‌نظام سیاسی بسط ید می‌دهد و بحران مشروعیت، اقتدار و اعتبار نظام سیاسی را مخدوش می‌سازد.

۳. بحران مشارکت

در نظام سیاسی مشارکتی شهروندان آن کشور فارغ از مسائل جنسیتی، زبانی، نژادی، مذهبی و هر نوع تبعیض دیگر خود را در تصمیم‌گیری‌ها، تصمیم‌سازی‌ها، در بدنه قدرت و در سود و زیان شریک می‌دانند و در همه مسائل نقش دارند؛ احزاب سیاسی گوناگون رشد می‌کنند و تفکیک قدرت جایگزین تمرکز قدرت می‌گردد، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، رشد جامعه مدنی و انتخابات شفاف و رقابتی در آن نمایان است؛ اما افغانستان کشوری که با بحران مشارکت دست‌به‌گریبان بوده و هست و همواره مسائل کلان ملی در آن از جمله منافع ملی و امنیت ملی قربانی منافع محدودتر گردیده است و انحصار و تمرکز قدرت جای مشارکت سیاسی را گرفته است و روابط ضوابط را تحت شعاع قرار داده است و چنین خصوصیتی عمیقاً روی امنیت در افغانستان تأثیر گذاشته است و آن را ناامن ساخته است و عبور افغانستان از ناامنی‌ها زمانی امکان‌پذیر خواهد شد که نظام سیاسی به‌جای انحصار و تمرکز قدرت به مشارکت سیاسی تمرکز کند.

متأسفانه افغانستان دچار قبیله‌گرایی بوده است و در ساختارهای قبیله‌گرا

نمی‌توان ردپایی از مشارکت سیاسی را یافت. «دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی تمرکز قدرت در دست یک قوم و یک فرد را خطر ویران‌کننده می‌دانند و کشوری را که با چنین اوصافی وجود دارد، محکوم به بی‌ثباتی و هرج و مرج مداوم می‌دانند. درحالی‌که پدیده‌ی تمرکز قدرت در آرایش سیاسی مدرن کم‌رنگ شده است.» (افخمی، ۱۳۹۴، ۸۳)

باوجودی که در قانون اساسی جدید افغانستان تلاش شده است ساختار سیاسی این کشور نسبت به ساختارهای سیاسی پیشین تعدیل شود و نظام سیاسی این کشور ماهیت ملی پیدا کند؛ اما متأسفانه در عمل به تغییرات خواسته‌شده در قانون اساسی ترتیب اثری چندانی داده نشده است.

لوسین پای تعاریف مختلفی را از مشارکت سیاسی مطرح کرده است که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱ مشارکت به اقداماتی که متضمن حمایت و همچنین درخواست از نخبگان حکومت است اطلاق می‌شود. ۲ پیش‌تر مشارکت فقط به معنای تلاش‌های موفقیت‌آمیزی بود که برای تأثیرگذاری بر اقدامات حکومت یا انتخاب رهبران انجام می‌گرفت. ۳ مشارکت فقط عبارت از اقدامات قانونی شهروندان از قبیل رأی دادن، تظاهرات، دادخواهی... دانسته‌اند. (پای، ۱۳۸۰، ۲۴۳)

در تعریف دیگر آن‌گونه برخی از دانشمندان مشارکت بیان کرده‌اند «مشارکت به معنای بها دادن به نقش و نظر مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دسترسی آنان به منابع قدرت است.» (او کلی و مارس دن، ۱۳۷۰، ۸۶)

برای هر نظامی، مشارکت سیاسی بسیار مهم است حتی ساختارهای اقتدارگرا و تمامیت‌خواه برای اینکه اتوریته و حاکمیت خود را به حمایت مردمی متکی کنند اقدام به کارهای نمایشی چون انتخابات فرمایشی، ایجاد احزاب ساختگی و مانند آن می‌کنند؛ زیرا تأمین امنیت و یا بروز ناامنی در هر کشوری تا حد زیادی با

مشارکت سیاسی در پیوند است و یک رژیم نمی‌تواند از آن غافل شود. اما دولت‌ها در افغانستان در گذشته‌ها از این امر حتی به صورت نمادین غافل بوده‌اند اما ساختار سیاسی پساطالبان اقدامات نمادینی مانند انتخابات، فعال نگه‌داشتن جامعه مدنی، توسعه احزاب سیاسی، آزادی بیان، رشد مطبوعات و گسترش رسانه‌های خصوصی و... را در دستور کار داشته است اما چون از مشارکت واقعی خبری نبوده است و ساختار همچنان مسیر تمامیت‌خواهی را در پیش داشته است بنابراین مشارکت سیاسی نمادین نتوانسته است به تأمین امنیت در این کشور کمک چندانی کند دولت افغانستان اگر دنبال تأمین امنیت پایدار در این کشور است باید زمینه مشارکت سیاسی واقعی را در افغانستان فراهم سازد.

«رژیم‌های اقتدارگرا در آسیا و آفریقا و خاورمیانه تا حدود زیادی مشارکت سیاسی را محدود کرده‌اند. به ندرت کشوری‌های در حال توسعه تن به انتخابات رقابت‌آمیز می‌دهند، اکثریت آن‌ها احزاب سیاسی و سازمان‌های مخالف حکومت را محدود یا غیرقانونی کرده‌اند؛ تنها تعداد انگشت‌شماری از این کشورها، مطبوعات آزاد و آزادی‌گردهمایی‌های عمومی مخالفان را برمی‌تابند. حکومت‌ها به‌جز چند استثناء، نهادهای مربوط به تسهیل مشارکت سیاسی در فراگردهای سیاسی را نابود کرده‌اند و به‌جای این‌ها، با ایجاد مؤسساتی به بسیج مردم در جهت حمایت از رژیم دست‌زده‌اند بدون اینکه به مردم اجازه بیان خواسته‌های خود را از حکومت را بدهند.» (واینر و هانتینگتون، ۱۳۹۰، ۷۷)

۴. بحران نفوذ

دولت متشکل از چهارعنصر اساسی؛ سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت است و «حاکمیت» قدرت فائقه دولت در قلمرو داخلی و استقلال آن نسبت به محیط بیرونی است و تأمین امنیت دقیقاً در چهارچوب حاکمیت تجلی پیدا می‌کند؛ یعنی اینکه دولت در قلمرو داخلی قدرت برتر بوده و مجاز به اعمال آن است و در

محیط خارجی نیز از استقلال برخوردار است. اما وقتی دولت حاکمیت خود را از دست دهد بحران نفوذ به وجود می‌آید. بحران نفوذ؛ یعنی عدم کنترل دولت بر بخش‌هایی از قلمرو حاکمیتش چیزی که در افغانستان همیشه خود را نشان داده است و مخصوصاً این بحران از کودتای خونین ۷ ثور ۱۳۵۷ تاکنون چندین برابر بوده است. بحران نفوذ از هفت ثور ۵۷ تا حال همواره به‌گونه‌ای بوده است که اگر در بخشی از قلمرو سرزمینی دولت حاکم بوده است در بخش‌های دیگر آن دیگران تسلط داشته‌اند و این ویژگی اتوریته دولت در قلمرو داخلی را مخدوش ساخته است و مردم بی‌گناه افغانستان را در تالاب خون غرق کرده است و یکی از پیامدهای بحران نفوذ در افغانستان این است که استقلال این کشور نسبت به محیط بیرونی را زیر سؤال برده است؛ اگر ورق‌ورق تاریخ این کشور را مرور کنیم با دست‌های خون‌آلودی مواجه می‌شویم که بیرون از جغرافیای این خاک به سمت افغانستان دراز بوده‌اند وقتی وضعیت افغانستان این‌گونه است تأمین امنیت در این کشور نیز دشوار است امنیت زمانی در افغانستان به‌درستی تأمین می‌شود که دولت افغانستان بتواند از بحران نفوذ عبور کند.

« پدیده نفوذ دو بعد مهم و کاملاً وابسته دارد. اولین بعد آن می‌تواند به‌عنوان توانایی حکومت مرکزی برای دستیابی به نفوذ تصور شود. دومین بعد نفوذ با توان و آمادگی موجود یا تعدیل‌شده موضوع‌های سیاست‌گذاری برای دستیابی به اطلاعاتی و برای همسانی داوطلبانه با چنین سیاست‌هایی سروکار دارد.» (پای، ۱۳۸۰، ۲۱۹)

یکی از مسائلی که به بحران نفوذ در افغانستان دامن زده است و به‌تبع آن ناامنی پدید آورده است سیاست‌های تبعیض‌آمیز و دوگانه دولت است در کشوری با بافت چند قومی سیاست‌های تبعیض‌آمیز و دوگانه و اگرایی پدید می‌آورد و اگرایی خود عامل ناامنی است. درحالی‌که اگر دولت سیاست‌های یکسانی در پیش

گیرد می‌تواند زمینه‌ساز همدلی و هم‌پذیری گردد و همدلی زمینه را برای امنیت سرتاسری فراهم سازد.

«زمانی که مزایا و محرومیت گروه‌های مختلف تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته باشد، همکاری میان آن‌ها آسان‌تر می‌شود در اینجا مزایا و محرومیت‌ها می‌تواند اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی باشد و علت آن‌ها نیز می‌تواند سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت باشد یا ساختارهای جاافتاده اجتماعی و یا اینکه عوامل تصادفی‌تر دیگر همچون تفاوت‌های منطقه‌ای در زمینه منابع طبیعی.» (برنل و رندال، ۱۳۸۷، ۱۱۳)

بدون شک یکی از عوامل اساسی تداوم جنگ و ناامنی در افغانستان تداوم بحران نفوذ در این کشور است دولت افغانستان عملاً در دو بعد حاکمیت خود؛ یعنی استقلال در تعاملات بین‌المللی و اتوریته و اعمال قدرت در قلمرو داخلی با مشکلات زیادی دست‌به‌گریبان است و امنیت زمانی در این کشور فراهم می‌گردد که دولت افغانستان بحران نفوذ را پشت سر گذارد و این امر به‌راحتی امکان‌پذیر نیست و نیازمند تلاش‌های صادقانه زیادی است.

۵. بحران توزیع

در بحران توزیع بر اساس نظریه لوسین پای منابع اصلی به‌صورت عادلانه توزیع نمی‌شود و در سایه آن مسائل بحران‌سازی چون مرکز و پیران و برخوردار و نا برخوردار پدید می‌آید. چیزی که در افغانستان شاهد آن هستیم و در این دوگانه‌گرایی، بخشی از جغرافیای این سرزمین به‌صورت لوی پکتیا و لوی قندهار و... دیده می‌شوند و بخش دیگر آن به‌صورت ولایت‌های همیشه محروم دایکندی، پنجشیر، بامیان و...

« در کلی‌ترین حالت، تمامی مشکلات حکومت می‌تواند مشکلات توزیع به‌حساب آید مشکلاتی که ممکن است بخش‌هایی از بحران را با خود داشته یا

نداشته باشد.» (برنل و رندال، ۱۳۸۷، ۳۶۱)

بخش عمده‌ای از مشکلات در افغانستان ریشه در بحران توزیع دارد و مدیریت منابع عمیقاً با توسعه سیاسی و نیز توسعه اقتصادی در ارتباط است. افغانستان در طول تاریخ با بحران توزیع مواجه بوده است در این سرزمین عملاً شاهد ولایت‌های درجه یک و درجه چندم و شهروندان درجه یک و درجه چندم هستیم و این نگاه دوگانه همیشه در توزیع امتیازات و منابع خود را نشان داده است و باعث نارضایتی مردم این سرزمین شده است.

وقتی کشوری با بحران توزیع مواجه باشد و شهروندان به شهروندان برخوردار و نا برخوردار و شهرها و مناطق آن به شهرها و مناطق برخوردار و نا برخوردار مرکز و پیرامون تقسیم می‌شود مشکلاتی زیادی به وجود می‌آید ساختارهای سیاسی در افغانستان اغلب درگرو قوم خاصی بوده است و چنین خصیصه‌ای به تمامیت‌خواهی و خودکامگی منجر شده است وقتی یک نظام سیاسی دچار خودکامگی شد از مردم سرزمینش فاصله می‌گیرد و به قدرت‌های بیرونی وابسته می‌شود چنین ویژگی در نظام‌های سیاسی افغانستان همواره مشهود بوده است.

«نظام استبداد و خودکامگی کارگردانانی در پشت‌صحنه دارد که حاکم خودکامه نسبت به آنان متعهد بوده و یکسری مسؤولیت‌هایی در رابطه با آنها بر دوش دارد. البته این احتمال می‌رود که در فرآیند دستیابی به قدرت فرد خودکامه وسوسه شود که علیه آنها نیز اقداماتی انجام دهد و منافعشان را زیر پا بگذارد.» (اشپبر، ۱۳۸۴، ۱۳۳)

امنیت نیاز شدید مردم افغانستان است و مردم رنجور این دیار سال‌ها با ناامنی‌ها دست‌به‌گریبان بوده‌اند و دولت‌ها در افغانستان همواره از تأمین امنیت عاجز بوده‌اند اما متأسفانه هیچ‌گاه دنبال علت‌یابی ناکامی‌ها نیز نبوده‌اند این در حالی است

که امنیت به سادگی تأمین نمی‌شود و امنیت پیوند خورده است به مسائلی که این مسائل در افغانستان بحران‌ساز بوده است و باید به مسائل بحران‌آفرین که در این نوشتار به آن‌ها اشاره شد خاتمه داده شود تا شاهد برقراری امنیت در این کشور باشیم.

نتیجه‌گیری

امنیت در افغانستان سال‌ها است که متزلزل بوده و بحران دامن‌گیر مردم این کشور بوده است. عوامل و ریشه‌های بحران در افغانستان که این کشور را در وضعیت تلخی قرار داده است بر اساس نظریه بحران لوسین پای به پنج بحران برمی‌گردد که عبارتند از: ۱ بحران هویت؛ بحران هویت مهم‌ترین بحرانی است که افغانستان نتوانسته است از آن عبور کند و آن را پشت سرگذارد. ۲ بحران مشروعیت؛ بحرانی که از گذشته‌های دور افغانستان را رنج داده است و تصور هم نمی‌رود که به این زودی‌ها افغانستان با آن خدا حافظی کند. ۳ بحران مشارکت؛ ساختارهای سیاسی موجود در جهان ساختارهای سیاسی باز و یا ساختارهای سیاسی بسته هستند ساختارهای باز زمینه را برای مشارکت فراهم می‌سازند اما ساختارهای سیاسی بسته زمینه‌های مشارکت را از میان می‌برند و افغانستان هنوز اسیر ساختار سیاسی بسته قبیله‌گرایانه است که بحران مشارکت به وجود آورده است. ۴ بحران نفوذ؛ این نوع بحران در کشورهایی بروز می‌کند که دولت نتواند در همه قلمرو فرمان‌روایی خود اعمال حاکمیت کند و نتواند نسبت به محیط بیرونی از استقلال مطلوب برخوردار باشد چیزی که افغانستان همیشه از آن رنج برده است. ۵ بحران توزیع؛ این بحران در قالب توزیع ناعادلانه منابع اصلی در یک کشور رخ می‌دهد بحرانی که افغانستان همیشه شاهد آن بوده است و از این ناحیه آسیب دیده است. افغانستان زمانی می‌تواند به امنیت و ثبات واقعی دست یابد که این بحران‌ها را پشت سر گذارد. هر مقدار این بحران‌ها در افغانستان کم‌رنگ شود به همان میزان

امنیت در این کشور تقویت می‌گردد.

منابع:

۱. اشپربر مانس، بررسی روان‌شناختی خودکامگی، ترجمه علی صاحبی، روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۸۴.
۲. افخمی محبوب الله، ملتی که ساخته نشد، تمدن، کابل، ۱۳۹۴.
۳. برنل پیتر و رندال ویکی، مسائل جهان سوم، مترجمین: احمد ساعی و سعید میر ترابی، قو مس، تهران، ۱۳۸۷.
۴. پای لوسین و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۰.
۵. خلیل زاد زلمی، فرستاده، ترجمه هارون نجفی زاده، انتشارات عازم، کابل، ۱۳۹۵.
۶. واینر مایرون و هانتینگتون ساموئل، درک توسعه سیاسی، ترجمه و نشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۹۰.
۷. عبدالقادر، خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، بنیاد خدماتی و فرهنگی هرات باستانی، هرات، ۱۳۹۲.
۸. او کلی، پیتر و مارس دن، دیوید، رهیافت‌های مشارکت در توسعه روستایی، ترجمه منصور محمود نژاد، انتشارات مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی وزارت جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۷۰.
۹. هنری داد کلمنت و دیگران، مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۶.